

خبر خوش!

«امسال کنکور برگزار نمی شود. این را مدیون تلاش های زیاد برخی از اهالی رسانه هستیم که از سال ۱۳۹۹ که در اوج کرونا بازم مجبور به برگزاری کنکور شدیم و آن اتفاقات رخ داد؛ تا به همین امروز یعنی اردیبهشت ۱۴۰۴، دست از توقع منطقی خود و البته تمام جامعه برنداشته اند.»

از این خواب های خوب زیاد می بینم. هی می روم به سال های نه چندان دور پیش رویمان، و با خودم تصور می کنم که چه اتفاقاتی ممکن است تیر یک روزنامه های آن زمان شود. یا چه اتفاق خوبی می تواند بهانه ای شود برای همین سرمقاله هایی که با جان و دل برایتان می نویسم.

«هر تومان، برابر ۵ دلار»، «صفر شدن نرخ بیکاری»، «تغییر محتوای کتب درسی» و خیلی تیتراهای دیگر که به جای شمردن گوسفند کمک می کنند ذهنم درگیر شود تا خوابم ببرد. و همین تیتراها یادم می اندازد که من خودم یکی از همان هایی هستم که برای رقم خوردن این اتفاقات باید تلاش کنم. اهل رسانه که باشی به خصوص در دنیای خبرنگاری، هر روز و بلکه هر ساعت موضوعی ذهنت را به خودش مشغول می کند تا بهانه ای شود برای دویدن های چند روز و حتی چندماه آینده ات.

این جوری که حسابش را بکنیم، هر روز روز خبرنگار است. گرچه گاهی فقط همین ۱۷ مرداد خیلی ها یاد ما می افتند و می گویند راستی این موجودات دوبا که گاهی تا پای جانشان برای رساندن صدای حقیقت به گوش مردم و رساندن مطالبات مردم به گوش مسئولین خودشان را به آب و آتش می زنند، شغل سختی دارند.

و ته دل من و دوستانم این است که بهترین تیترا روزگار خودمان را بنزیم. با خودتان نگویید ما دنبال تیتراهای جنجالی هستیم و زبانم لال نان سختی ها و مشکلات مردم را می خوریم؟ نه، همه فکر ما این است که تیتراهایمان لبخند بنشان روی لب کارگران زحمتکش، دل معلمان را خوش کند، به شما نوجوان ها امید بدهد و

و حالا دوباره در اوج دلتنگی ها و در این شرایطی که شاید هیچ کس را یارای برهم زدن معادلات دنیا نیست و معجزه می خواهیم؛ چند شب است که دلم تیتریک فردای روزنامه و موضوع سرمقاله نوجوان هفته را اینگونه می بیند: «منجی عالم بشریت، مهدی موعود ظهور کرد». انشاالله.



قلمرو

ضمیمه نوجوان

شماره ۲۲ ■ ۱۶ مرداد ۱۳۹۹

نوجوان

بسم ا...



شما هم می تونید

شعر، داستان

یادداشت

یا متن های ادبی

خودتون رواز

طریق ایمیل

ضمیمه که در

صفحه ۸ اومده

برامون ارسال

کنید تا در صفحه

قلمرو چاپ کنیم

«هر روز غدیر است!»

یکی از قشنگ ترین و در عین حال دلبره آورترین صحنه های غدیر، آنجاست که پیامبر فرمود به هر کسی که رفته بگوید برگردد، فکر کن، بعد يك مسیر طولانی رسیده ای به جایی که امیدی برای گذشتن نیست و توانی برای بازگشتن. تشنه ای و دلتنگ، گرسنه ای و دلتنگ، خسته ای و دلتنگ.

بعد یکی فریاد بکشد به هر کسی که رفته بگوید برگردد. آن وقت چشم باز کنی و همه رفته ها را ببینی که دارند، برمی گردند. عشق رفته، رفیق رفته، پدر و مادر رفته. اصلا هر رفته ای که خیال بازگشت نداشته را ببینی که دارد می آید و يك آن بفهمی که دیگر نه تشنگی مانده و نه دلتنگی، نه گرسنگی مانده و نه دلتنگی، نه خستگی مانده و نه دلتنگی.

و عجیب نیست که خود تنهایش، خود نه زاده شده و نه زاییده اش، دست هایش را به دور خودش می پیچد و احديثش را این گونه دلدار می دهد که «انا لله و انا الیه راجعون»، که همه رفته هایی که از من بوده اند، باز می گردند و وعده دیدار نزدیک است. که من نه

»

«دلتنگ همان دریای واقعی»

غمی عظیم دلم را حاکم شده بود. دلم دوستی را می خواست که تمام حرف هایش را در بطن موج هایش به سویم روانه کند.

آری آن که من می خواستم، دریا بود.

بیکران رویا بود. امواج زیبا بود.

آنگذر که دلتنگش بودم به سمتش رفتم. اما آن آبی بیکران قبلی آنجا نبود. آن دوست التیام بخش آنجا نبود.

دیگر صدف هایی آنجا نبودند که زیر تابش مهربان خورشید بدرخشند.

غمم عظیم تر شد؛ وقتی دیدم آن دریای مهربان

»

«اینجا جای صد درصد نیست»

تقریباً برای تمامی ما پیش آمده است که در کلاس ریاضی مسأله ای را حل کنیم و مطمئن باشیم درست حلش کرده ایم؛

اما پس از آن که معلم آن

سؤال را روی تخته حل

کرده است، متوجه شده ایم

در راه حلمان جایی

بی دقتی کرده ایم یا یک

نکته اساسی را که برای

حل سوال حیاتی بوده،

نمی دانستیم و فهمیده ایم

جوابی که تا چند لحظه قبل

صد درصد از درستی آن مطمئن

بوده ایم، غلط بوده است.

اما در زندگی واقعی نیز بارها پیش

آمده است هر کدام از ما به نتایج، نظرات، باورها

»

محدثه محمدی
۱۷ ساله از کرج



تشنه می شوم و نه گرسنه و نه خسته، ولی

دلتنگ می شوم.

ولی دلتنگ...

این روزهای عجیب که جای قلب، سنگ در سینه ها

می تپد و آغوش ها، خالی از

هندسه دلدارند باید که

پیامبری از کوچه ما رد شود

و با صدای داوودی اش بانگ

سر دهد: «به هر کسی که رفته

بگوید برگردد.» که غدیر نه در

گذشته ای دوره که هر روز است.



بیبا متین کیا
۱۵ ساله از تهران



از زیاله های ما انسان ها پذیری می کند.

به جای بخشیدن آرامش، خشم نهفته اش

را نثارمان می کند.

آن دریا، دوست مهربان قبلی نبود. سکوتش هیاهوی

محبت نبود.

آن دریا حتی دریا نبود!

وقتی اینها را دیدم، راستش خیلی دلم شکست.

وقتی فهمیدم، انسان ها حتی قدر دریا را هم ندانستند.

اکنون هم که مدت ها از آن روز بهت و حیرت گذشته، هنوز

در حسرت آنم که روزی پا به ساحل دریا بگذارم و دریای

حقیقی را ببینم....

محمد پارسا بحرینی
۱۷ ساله از کرج



و اعتقاداتی برسیم که فکر می کرده ایم

صد درصد درست اند، اما درباره درستی شان

در اشتباه بوده ایم.

شاید خیلی از ما در همین لحظات نیز

نظرها و باورهایی داشته باشیم

که یقین داریم درست ترین ها

هستند، اما در واقع غلط اند.

بنابراین پیشنهاد من به

شما این است که همیشه

برای غلط بودن راسخ ترین

نظریاتان احتمالی را قائل

شوید و سعی کنید با صبوری

صحت ها و استدلال های

مخالفان تان را نیز بشنوید، چه

بسا این بار شما کسی باشید که

فکر می کند صد درصد درست فکر می کند،

اما سخت در اشتباه است.



برگ سبز و سند کمیانی خودرو وانت مزدا تیپ بی ۲۰۰۰ آتی، مدل ۱۳۹۱، به رنگ نقره ای متالیک، شماره انتظامی ایران ۱۳-۷۳۹ پ ۸۸، شماره موتور FEA13175، شماره شاسی NAGP2PC11CA099979 به نام اکبر اسفرجانی محمد آبادی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.

سند کمیانی و سند قطعی خودرو هاج بک بایک، مدل ۹۷، رنگ سفید، به شماره انتظامی ۱۴۹ م ۲۹-ایران ۴۶، شماره موتور 8151DA04H038167 و شماره شاسی NDASXATB3JA700118 به نام یاشار پیر آقاجانی مفقود گردیده و فاقد اعتبار است.